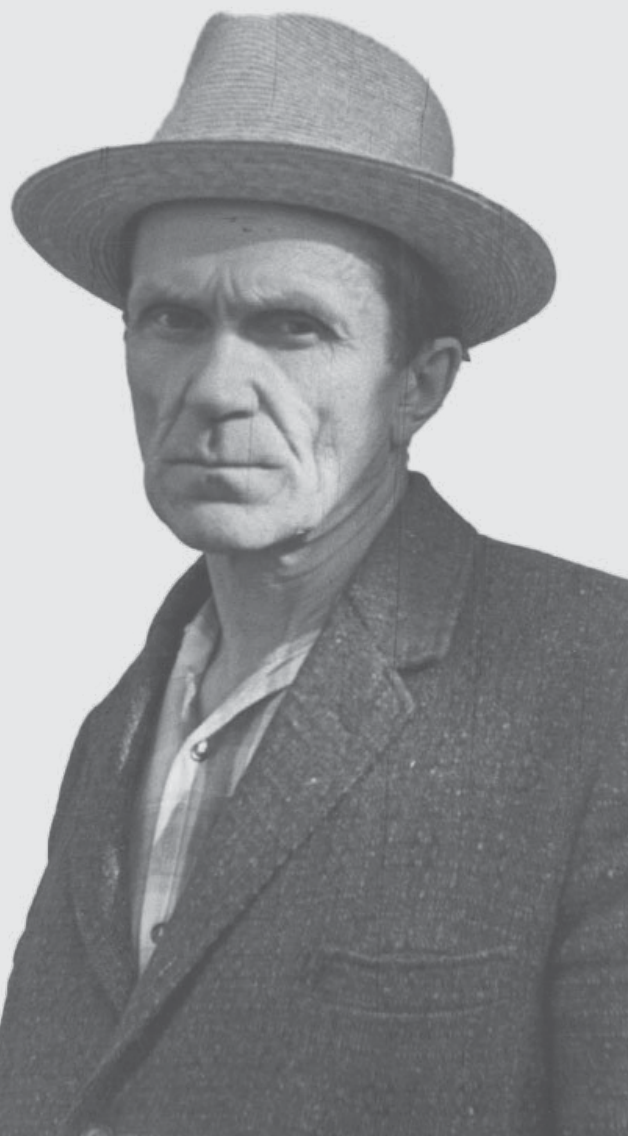




راوی نجیب ردایل بشری



کتاب

حسین مسلم
معاون سردبیر

سال ۱۹۲۹ حزب کمونیست نهادی به نام «اداره کل کار اصلاحی اردوگاه‌ها و مستعمرات» دایر کرد که در جماعه‌های شوروی با نام «اداره کار اصلاحی» خوانده می‌شد. سرواژه‌های روسی این عبارت کنار یکدیگر قرار گرفتند و اسم اختصاری تشکیل دادند که طنین آن هر شنونده‌ای را به وحشت می‌انداخت: «گولاک».

گولاک به مجموعه اردوگاه‌هایی گفته می‌شد که از سبیری یخ‌زده تا بیابان‌های قزاقستان را دربر می‌گرفت. از سال آغازین این اردوگاه‌ها در ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۵۳ (سالمرگ استالین) حدود ۱۴ میلیون نفر محکوم به کار اجباری شدند و سراز این اردوگاه‌ها درآوردند. در میان محکومان همه جور آدمی دیده می‌شد، از کهنه پلشویک و نویسنده و روشنفکر و استاد دانشگاه و شهروندان کاملاً معمولی که زبان سرخ سر سبزشان را به باد داده بود تا مجرمان خرده یا و خطرناک؛ از شاعری که از شعرش بوی دگراندیشی به مشام می‌رسیده، تا کسی که قربانی توطئه و خبرچینی همسایه دیوار به دیوارش شده بود و حتی سرباز ساده‌ای که در جنگ اسپر آلمانی‌ها بوده و بعد از رهایی از چنگال نازی‌ها، به میهن بازگشته بود که شوربخانه به عنوان خائن به این اردوگاه‌ها فرستاده می‌شد! استالین با همین محکومان کار در اردوگاه‌های کار اجباری بود که پروژه‌های غول‌آسایی چون ساخت کانال ۸۰۰ کیلومتری فرقوق ترکمنستان و تکمیل و گسترش راه‌آهن سرتاسری و ۲۰۰۰ کیلومتر جاده‌سازی در باتلاق‌های تایگا و سبیری و... را اجرا کرد. شرایط غیرانسانی و فوق‌تصور بشری، این اردوگاه‌ها را به کابوس میلیون‌ها شهروند شوروی تبدیل کرده بود. برای اولین بار در کنگره بیستم حزب کمونیست، سه سال بعد از مرگ استالین بود که خروشچف، دبیر کل حزب، با حمله به سیاست‌های دوران استالین، در ملامت سخن از این اردوگاه‌ها به میان آورد و تازه بعد از آن بود

که بخش کوچکی از حقیقت تلخ مدفون شده در پشت دیوارهای آهنین نبش قبر شد. طی چند سال بعد، اگرچه اردوگاه‌ها همچنان برپا بود، اما شرایط‌شان قدری تغییر کرد و از تعداد محکومان به طور چشمگیری کاسته شد. گرچه خروشچف گوشه‌ای از این پرده را کنار زده بود، اما این الکساندر سولژنتسین، نویسنده معترض شوروی بود که دست جهانبان را گرفت و با خود به داخل این اردوگاه‌ها برد. سولژنتسین، که خود ۸ سال از زندگی‌اش را در گولاک سپری کرده بود، با اثر سه‌جلدی «مجمع الجزایر گولاک» چشم‌ها را به این تراژدی انسانی باز کرد.

اما شالاموف عزیز...

دنیا حدود ۶۰ سال پیش الکساندر سولژنتسین پرونگرا و پسروصدا را شناخت و پای حرف‌هایش نشست و با او همدلی کرد. در آن سال‌ها که سولژنتسین (برنده نوبل ادبیات ۱۹۷۰) مثل پرده‌ای پرکشیده از پشت دیوار آهنین سفری می‌کرد و به وحشتناک اردوگاه‌ها می‌تواند در نهایت بر شخصیت آدم‌ها تأثیر مثبت بگذارد! سولژنتسین در یک کلام خوشبین‌تر است. اما شالاموف می‌گوید: «آدم‌ها در تحمل درد و رنج حد و مرزی دارند و وقتی این درد و رنج از محدوده توان آدمی فراتر می‌رود، تمام خصوصیات انسانی او نابود می‌شوند و در نهایت، در وجود چنین آدمی چیزی جز نفرت و خشم باقی نمی‌ماند. از نگاه شالاموف، تنها جسم آدمی نیست که در شرایط دشوار زندگی نابود می‌شود، بلکه روح و جان او نیز مسموم و تباہ می‌شود. دروغ، فریب و نفس حیوانی فرصت بروز پیدا می‌کند و برای انسان در آن شرایط غیرانسانی است که روشن می‌شود چه پتانسیل عظیمی برای زوال دارد! آدم به هر دروغ و فریب و حیوانیتی تن می‌دهد تا فقط بتواند زنده بماند. اما همه اینها با نگاهی به قصه‌های کولیمیا، که سه مجلد دیگرش با عناوین «هنرمند بی‌لجه»، «ساحل چپ» و «سراسر درخت کاج» که سه کتاب اخیر با فاصله چند سالی بعد از بخش اول در ایران منتشر شده‌اند، منکرش شالاموف از نگاهی عمیق‌تر و روحی و جسمی سال‌های گولاک، تنها و مهجور و غریبانه دست و پنجه نرم کرد. بعد از گلاسنوست و باز شدن فضا در

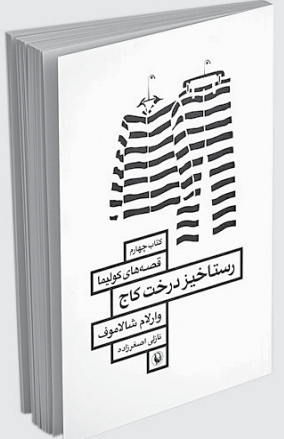
سولژنتسین کجا، شالاموف کجا؟

سولژنتسین و شالاموف، شباهت‌هایی با هم داشتند. هر دو در ۳۰ سالگی به اردوگاه فرستاده شده بودند (شالاموف در ۱۹۳۷ و سولژنتسین در ۱۹۴۸)، هر دو به هنگام محکومیت در ابتدای مسیر فریب‌دینی بودند و هر دو بعد از رهایی از گولاک، دین خود را با قلم‌شان ادا کردند. اگرچه شالاموف، با وجود ذهنیتی درخشان و توانایی سترگ ادبی، بخت‌یاری همتایش را نداشت. تا وقتی زنده بود (۱۹۸۲) نوشته‌هایش رنگ چاپ به خود ندادند و خودش نیز با عارضه‌های خردکننده روحی و جسمی سال‌های گولاک، تنها و مهجور و غریبانه دست و پنجه نرم کرد. بعد از گلاسنوست و باز شدن فضا در

شوروی، تنها بخشی از نوشته‌هایش به چاپ رسید، اما همچنان مهجور ماند و دنیا او را در اواسط دهه ۹۰ و سال‌ها بعد از مرگ کاملاً بی‌سروصدایش شناخت. در کنار شباهت‌ها، شالاموف و سولژنتسین یک تفاوت شاخص دارند؛ سولژنتسین، باور داشت که تجربه تلخ زندگی، مثل تجربه دوزخی و وحشتناک اردوگاه‌ها می‌تواند در نهایت بر شخصیت آدم‌ها تأثیر مثبت بگذارد! سولژنتسین در یک کلام خوشبین‌تر است. اما شالاموف می‌گوید: «آدم‌ها در تحمل درد و رنج حد و مرزی دارند و وقتی این درد و رنج از محدوده توان آدمی فراتر می‌رود، تمام خصوصیات انسانی او نابود می‌شوند و در نهایت، در وجود چنین آدمی چیزی جز نفرت و خشم باقی نمی‌ماند. از نگاه شالاموف، تنها جسم آدمی نیست که در شرایط دشوار زندگی نابود می‌شود، بلکه روح و جان او نیز مسموم و تباہ می‌شود. دروغ، فریب و نفس حیوانی فرصت بروز پیدا می‌کند و برای انسان در آن شرایط غیرانسانی است که روشن می‌شود چه پتانسیل عظیمی برای زوال دارد! آدم به هر دروغ و فریب و حیوانیتی تن می‌دهد تا فقط بتواند زنده بماند. اما همه اینها با نگاهی به قصه‌های کولیمیا، که سه مجلد دیگرش با عناوین «هنرمند بی‌لجه»، «ساحل چپ» و «سراسر درخت کاج» که سه کتاب اخیر با فاصله چند سالی بعد از بخش اول در ایران منتشر شده‌اند، منکرش شالاموف از نگاهی عمیق‌تر و روحی و جسمی سال‌های گولاک، تنها و مهجور و غریبانه دست و پنجه نرم کرد. بعد از گلاسنوست و باز شدن فضا در

قصه‌های کولیمیا

با همین نگاه و برداشت از شرایط خردکننده زیست در گولاک بود که یکی از تأثیرگذارترین آثار ادبی مدرن قرن بیستم آفریده می‌شود: «قصه‌های کولیمیا». شالاموف در قصه‌های کولیمیا، نه اندرز می‌دهد و نه نتیجه‌گیری می‌کند. او تنها راوی صادق و درعین حال پرسشگری است که تجربه‌های



بی‌واسطه خودش را کاملاً سراسر است و به دور از احساساتی شدن روایت می‌کند و خواننده را به پرسش وامی‌دارد. در تک‌تک این روایت‌ها خواننده با آزمون‌هایی مواجه است که برای شکستن جسم و جان انسان‌ها تدارک دیده شده‌اند و نو گویی انسان‌ها گریزی جز مردود شدن در این آزمون طاقت‌فرسا ندارند. انکار سرشت واقعی آدمی تنها در دوزخ است که آشکار

علی موسوی، نگین دبیقی، امین علاءبیک، امیر صالح بیگی، فرزانه وطن‌نواز، احسان مرادی، مرگان محمدی، سودابه اول، عمل موسوی و الینا محمدی بازیگران حاضر در این نمایش هستند. این نمایش، اقتباسی آزاد از زمان «سرود کریسمس» است چراکه مهدی شادمانی‌روشن در آن خبیراتی ایجاد کرده، آنچه‌آن که در خلاصه داستان آمده است: «میرزا فتح‌الله مردی خسیس است که از اطرف‌فایش سوا استفاده می‌کند تا...»

خلاصه داستان‌هایی از خوف به روایت الوانی

آنتوان چخوف، نویسنده شهیر روسی



هم از جمله نویسندگانی است که آثارش به قالب‌های مختلف هنری درآمده و در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته است؛ از اقتباس سینمایی گرفته تا تئاترهای بی‌شماری که در سالن‌های مشهور جهان، از «اولد ویگ» انگلستان تا «بیرادوی» منهنن نیویورک به نمایش درآمده‌اند. محسن الوانی هم چندی است به سراغ این نویسنده و نمایشنامه‌نویس فقید رفته و نمایشی را با عنوان «چخوف به روایت الوانی» تا سیم فروردین ماه در تماشاخانه هزار و یک شب روی صحنه می‌برد. الوانی این نمایش را در قالب کنسرت‌نمایش خلاصه‌ای از داستان‌های چخوف در معرض دید علاقه‌مندان می‌گذارد.

به تحقق آرزوهای خود نیست. در خلاصه داستان این نمایش که فریدین رحمان‌پور در آن به ایفای نقش می‌پردازد، آمده است: «در مکانی غیرمعمول، میان خانه و کشتزارها، مردی جوان و مجرد در کنار مادر بزرگ بدخلقش روزگار می‌گذراند.»

ردپایی از «سرود کریسمس» دیکنز در همدان

«سرود کریسمس» یکی از مشهورترین نوشته‌های چارلز دیکنز است؛ زمانی کوتاه که ماجرای برپرسد بدخلق و خسیسی به نام اسکرورج را به تصویر کشیده که شب کریسمس، با ابراج کریسمس گذشته،



اقتباس‌ها از ادبیات داستانی، جانی تازه به صحنه‌های تئاتر بخشد

است، به خصوص کارگردان‌ها از آثار قدیمی‌تر و حتی کلاسیک هم چشم‌پوشی نکرده و به سراغ مخلوقات ادبی نویسنده‌گان سرشناسی همچون چخوف، دیکنز و گولدونی هم رفته و دست به بازآفرینی آثارشان زده‌اند



«هنگی»، آرزوهای برپاد رفته در یک کشتزارگاه

دیگر زمانی که تا پنجم اردیبهشت‌ماه روی صحنه می‌رود، «هنگی» نوشته‌ای از الکوف» فرانسوی است که ترجمه آن را اصغر نوری انجام داده است. این نمایش به کارگردانی امین سعیدی در تئاتر هامون میزبانی علاقه‌مندان را بر عهده دارد. این نوشته «الکوف» که در عرصه جهانی به استقبال منتقدان همراه شده، نقدی تند و تیز به همه جنبه‌های زندگی انسان احاطه شده در صنعت است. «هنگی»، نظیر دیگر آثاری که اصغر نوری به سراغ ترجمه‌شان می‌رود، طنزی سیاه درباره زندگی شهرنشین انسان مدرن و تسلیم شدن در برابر بچران‌های سرسام‌آور ماشینیسم است. او در این زمان مفهوم رایج زندگی و مرگ را به چالش کشیده است. ماجرای این اثر در یک کشتزارگاه روایت می‌شود؛ جایی که مردی جوان در کنار مادر بزرگی بدخلق روزگارش سپری می‌شود. شخصیت اصلی «هنگی» از زندگی‌اش راضی نیست و رویایی دست یافتن به شرایطی بهتر را در سر دارد، اما او نمی‌داند که در جهان تاریک این زمان به راحتی قادر



«کتابخانه نیمه‌شب» مت هیگ در تماشاخانه ملک

بر خلاف سینمای کشورمان که تازه چند سالی است شاهد حضور پررنگ‌تر اقتباس از آثار شاخص ادبی ایران و جهان در آن هستیم، تئاتر پیوندی گریزناپذیر با دنیای کتاب دارد، به خصوص به بسیاری از نمایشنامه‌ها در قالب کتاب منتشر شده و در اختیار اهالی تئاتر قرار گرفته‌اند. اما همان‌طور که اشاره شد، این اقتباس‌ها وقتی جلوه متفاوتی پیدا می‌کنند که در کارگردان‌ها سراغ آثاری بروند که در قالب رمان و داستان منتشر شده‌اند؛ در میان اسامی تئاترهایی که این روزها

«بیمار قلابی» نویسنده شهیر ایتالیایی در تئاتر

در کنار اقتباس‌هایی که این روزها به شکل‌های مختلف از داستان‌ها و رمان‌های مشهور جهان روی صحنه تئاتر می‌روند، همچنان تئوراج‌هایی که بر اساس نمایشنامه‌های ایرانی و خارجی مورد استقبال نویسندگان قرار می‌گیرند هم داغ است. نمایش «بیمار قلابی» یکی از همین کارهاست که بر اساس کتابی از «کارلو گولدونی» و با ترجمه‌ای از علی شمس به کارگردانی نعیم صالحی اجرا می‌شود. منتقدان هنری، این نمایشنامه‌نویس ایتالیایی را یکی از بزرگ‌ترین



نمایشنامه‌نویسان اروپا می‌خوانند، آثار او به خصوص در ژانر کمدی مورد توجه اهالی تئاتر و منتقدان است. منصور خاکساری، نعیم صالحی، امیررضا سلیخ‌الریزی، دنیا جوانمرد، محسن خلخالی، نگار گلچین، حدیث خوشحال، امید نوعی شاد، مریم قنبری، کیارش کشمندی و نعیم صالحی بازیگران این نمایش هستند که تا ۱۶ اردیبهشت‌ماه در سالن سلمان هراتی شهر تکاب اجرا دارد. در خلاصه داستان این نمایش آمده است: «روسائورا دختر پانزده‌ساله، ثروتمندترین تاجر شهر، احساس مرضی می‌کند. پاتالونه تمام دکترهای شهر را برای مداوای دخترش خبر می‌کند، اما نمی‌داند منشأ بیماری دختر چیزی است که تنها دکتر آنسلمو، متخصص‌ترین پزشک شهر از آن با خبر است.»



نگاهی به تئاترهای اقتباسی از کتاب‌های داستانی رمان‌های مشهوری

که در صحنه تئاتر جانی دوباره گرفته‌اند

گزارش

مریم شهبازی
روزنامه‌نگار

تئاتر کشورمان این روزها میان رمان‌ها و قصه‌های مشهور جهان سرک کشیده است؛ از فضای سیاه و آخر زمانی «مغازه خودکشی» ژان تولی گرفته تا انتخاب‌های از دست رفته در «کتابخانه نیمه‌شب» مت هیگ و طنز تلخ «هنگی» ژولین الکوف، آثاری که هر کدام به شکلی متفاوت، زندگی، مرگ و حسرت‌های انسانی را به تصویر کشیده‌اند. این اقتباس‌ها از ادبیات داستانی، چندی پیش، رمان «مغازه خودکشی» این رمان‌نویس فرانسوی به کارگردانی حسین نصیری در قالب نمایشی با همین عنوان، میزبانی علاقه‌مندان را در «سالن شیشه‌ای» عمارت هما به عهده دارد. او این کار را براساس ترجمه احسان کرم‌ویسی اجرا می‌کند. این که آثاری به اقتباس یا برداشت آزاد از نمایشنامه‌های منتشر شده ایرانی و خارجی روی صحنه بروند، اتفاق تازه‌ای نیست. نمایشنامه‌ها

در همه جای دنیا به همین منظور منتشر می‌شوند، منتهی نکته توجیه آن است که به نظری رسید تئاترهای به آثار منتشر شده در ادبیات داستانی هم توجه نشان داده‌اند، مسأله‌ای که در صورت تداوم، به حضور پررنگ‌تر رمان‌های مشهور و داستان‌های شاخص به روی صحنه، می‌انجامد. اما آنچه که درباره «مغازه خودکشی» تولی بیش از همه خودنمایی می‌کند، نگاه خاصی است که او به مقوله مرگ نشان داده است. داستان این رمان در شهری آخر زمانی روایت می‌شود و قهرمانان اصلی آن نیز خانواده «تواچ» هستند؛ صاحبان تنها مغازه‌ای که وسایلی را به فروش می‌رسانند تا به متقاضیان در نوع مرگ انتخابی‌شان کمک کنند! نصیری، این نمایش را در فضا و دکوری

نمایی از نمایش «بیمار قلابی»

نمایی از نمایش «مغازه خودکشی»